

جستاری در پیوند ادبیات و تاریخ

(تلمیحات قرآنی و تاریخی در قصیده بائیه صالح الکوّاز)

سید مرتضی موسوی گرمارودی*

چکیده

از جلوه‌های پیوند ادبیات و تاریخ، بیان وقایع تاریخی در شعر شاعران آئینی و متعهد است. یکی از وقایع مهم تاریخ اسلام، عاشوراست و یکی از شاعران آئینی، شیخ صالح الکوّاز از شعرای قرن ۱۳ هجری عراق است. وی در قصیده ۵۴ بیتی بائیه خود، با استفاده از آرایه معنوی تلمیح که از شاخه‌های علم بدیع در ادبیات است، بهنحوی زیبا و شگفت و حماسی، با اشاره به آیات قرآنی، ضمن ارائه تصویری زیبا و باشکوه از واقعه کربلا، به مقایسه شهیدان کربلا با انبیا و بنی اسرائیل پرداخته است. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، در صدد معرفی شاعر و ویژگی‌های قصیده اوست که چرا در بین ادب‌جایگاهی ممتاز یافته است.

واژگان کلیدی

عاشورا، قصیده بائیه، تلمیح، صالح الکوّاز.

طرح مسئله

فاجعه جانگذار عاشورا نقطه عطفی در تاریخ و فرهنگ اسلام است و تأثیرگذارترین واقعه پس از دوران رسول خدا^{علیه السلام} به شمار می‌آید. آثار فراوانی درباره این حادثه و جزئیات آن، در طول تاریخ به نگارش درآمده، اما آثار ادبی، به ویژه شعر بهمثابه آینه‌ای شفاف، سهمی به‌سزا در انتقال این واقعه، به نسل‌های بعدی داشته

mgamaroodi@yahoo.com

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی مشهد.

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۸

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۹

است. از آنجا که هرچیز اگر در قالب هنر ارائه شود، ماندگارتر خواهد بود و از آنجا که قالب‌های هنری کمتر در معرض تحریف و تبدیل‌اند، باید نقش ادبیات منظوم را به عنوان شاخه‌ای از هنر در پیوند بین ادبیات و تاریخ، یا به عبارت دیگر در بیان گونه‌هایی از تاریخ اسلام و حفظ آن از تحریف، مهم تلقی کرد. اگر افشاگری‌های شاعران نسخه‌هی چون کمیت بن زید اسدی، سید حمیری، دعلب خزانی و ... نبود، نسل‌های بعد چگونه از جنایات و فساد بنی‌امیه و بنی‌عباس و مظلومیت اهل‌بیت رسول خدا^{الله} آگاه می‌شدند؟ یکی از این شاعران، صالح الكواز شاعر قرن ۱۳ هجری است. قصیده او با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی چون تلمیح و تضمین و جناس و ... جایگاهی ویژه در میان ادب‌یافته است.

شایسته ذکر است که این ترجمه اثر فاخر ادبی، چون هر اثر دیگر هنری شود زیبایی‌ها و لطافت‌های خود را به‌طور کامل منعکس نمی‌کند. مثلاً شعر حافظ که حلاوت آن را تنها فارسی زبان‌ها درک می‌کنند، هیچ ترجمه‌ای جایگزین آن نمی‌شود. اما بنا بر مثل مشهور:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به‌قدر تشنگی باید چشید

بسیاری از ادب‌یافته و شاعران شیعه در طی قرون متتمادی آثار ارزشمندی از خود به یادگار نهاده‌اند. اگر این آثار صرفاً اثری ادبی باشد، مثلاً احساسی عمیق یا تصویری زیبا از طبیعت یا حکمتی روح‌پرور را در قالب الفاظی جذاب به جامعه ارائه کند، طبیع مردم از آن لذت خواهند برد؛ اما تأثیر آن به اندازه اثری نیست که علاوه‌بر زیبایی‌های ادبی، به بیان وقایعی پردازد که با باورهای مردم و احساسات پاک ایشان نسبت به خدا و پیامبر^{الله} و ائمه اطهار^{الله} و قرآن گره خورده باشد.

اگر مردم به آثار بزرگانی چون حافظ در ادب فارسی یا این‌فارض در ادب عربی اهمیت می‌دهند، هم به‌سبب خیال‌انگیزی و زیبایی بی‌نظیر ادبی آنهاست و هم به‌سبب حکمت‌ها و عرفانی است که در آنها موج می‌زند و هر شعری که به هر اندازه واحد این دو ویژگی باشد، در مرتبه و مقام، به آثار آن بزرگان نزدیک می‌شود. البته سبک هر شاعری نیز ویژه خود است و نباید توقع داشت که الزاماً همه در یک اندازه طبع‌آرامایی کرده باشند. چنان‌که فردوسی در حماسه و نظامی گنجوی در بزم‌آرایی و حافظ و سعدی در غزل و محتشم در ترکیب‌بند و هاتف در ترجیع‌بند و ... هریک از زاویه‌ای به خلق آثار پرداخته‌اند. نکته قابل تأمل این است که در خود این آثار، آنچه به بیان شکوهمند عقاید مردم می‌پردازد، یا با احساسات پاک مردم همنوا می‌گردد، به مراتب دلنشیان‌تر و جاودانه‌تر است. برای مثال در دیوان شعر محتشم کاشانی انواع شعر وجود دارد، اما چرا مردم فقط ترکیب‌بند عاشورایی او را با مطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

بر پارچه‌ها می‌نویسن و در مراسم عزاداری به در و دیوار می‌زنند؟

یا چرا تائیه دعل خزاعی، شاعر اهل بیت که آن را برای امام رضا^ع قرائت کرده بود؛ در هنگام بازگشت وی به سوی عراق، توسط عیاران دهان به دهان تکرار شد و حتی سبب آزادی کاروانی که شاعر در آن حضور داشت از دستبرد، قطاع الطریق گردید؟ از سرعت فراگیری این اثر فاخر که مورد تأیید و تشویق امام رئوف قرار گرفته - با نبودن وسائل ارتباط جمیع امروزی - شگفتزده می‌شویم.

این چیزی نیست جز آنکه این اشعار، آینه عقاید و احساسات پاک مردمی است که خود، نمی‌توانند آنچه را می‌دانند یا می‌خواهند به زیبایی به زبان آورند.

صالح الكوّاز نیز آینه مردم عصر خویش است. در شعرهایش عقاید و احساسات شیعیان، نسبت به خاندان پیامبر^ص و قرآن، با صداقت و صمیمیتی وصف ناپذیر، همراه با انواع آرایه‌های ادبی، موج می‌زند و او را از نظر لفظ و معنا از دیگران، متمایز می‌سازد. باید صالح الكوّاز را با شاعران طراز اول ادب عرب سنجد و در ردیف ایشان نهاد؛ اما اینکه چرا آن شهرت نصیب او نگردیده، این معلول دو عامل است: اول آنکه آن شاعران در روزگار خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و در دربار آنان می‌زیستند و به مدح خلفای جور می‌پرداختند و لذا دربار آن خلفاً به نشر آثار ایشان اهتمام داشتند. دوم اینکه اکثر آثار آن شاعران درباره عشق‌های مجازی و خواهش‌های نفسانی بود و این با مذاق مردمی که اکثربت جامعه آن روز را تشکیل می‌دادند بیشتر خوش می‌آمد.

دلیل آنچه گفتیم آن است که چرا از سید حمیری و کمیت بن زید اسدی و شاعران متعهدی مانند ایشان که در همان دوران‌ها می‌زیستند، شعر فراوانی باقی نمانده است؛ در حالی که این بزرگواران به کثرت شعر مشهور بودند؟

آری دلیل آن تنها و تنها تعهد و عدم واستگی دینی و دنیوی به خلفای جور، بلکه ضدیت با ایشان است. دعل خزاعی می‌گوید: «پنجاه سال است که چوبه دارم را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن بیاویزد.»^۱ و همو می‌گوید: «شصت سال است که هر روز شعری تازه سرودهام.»^۲ صاحب اغانی که ادبی طرفدار خلفاست. درمورد سید حمیری می‌گوید: «در شعر او زیبایی است که کمتر کسی می‌تواند به آن برسد، اما من به سبب بدگویی او از خلفاً دوست ندارم از او یاد کنم.»^۳

صالح الكوّاز هم به همین دو سبب، یعنی یکی تعهدش به اهل بیت^ع و دیگر به جهت آنکه در قرن سیزدهم و روزگار سلطه خلفای عثمانی می‌زیست، از شهرتی درخور شان خود برخوردار نشد. آری، اگر او هم به مدیحه‌سرایی خلفای عیاش عثمانی می‌پرداخت، امروز نامش در کنار نام شاعران درباری دیده می‌شد (باید به این مطلب افروز که خلفای عثمانی به اندازه بنی‌عباس و بنی‌امیه به شعر عربی اهمیت نمی‌دادند، زیرا نه

۱. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۶؛ امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. موسوی گرمارودی، از نجواهی اندوه، ص ۲۹.

۳. اصفهانی، الاغانی، ج ۷، ص ۲۴۹.

محیط زندگی آنان عربی بود و نه زبان ایشان، و چون صالح الكوّاز از اهالی ترکیه نبود و به زبان آنان شعر نمی‌گفت، طبیعتاً نباید انتظار داشت که شعرش از سوی عثمانی‌ها منتشر شود. دلیل دیگر اختلاف مذهب او با عثمانی‌هاست (لکن علی‌رغم بی‌اعتنایی حاکمان جور، شعر او و به‌ویژه همین قصیده‌اش در محافل شیعی دست‌به‌دست می‌گشت و ادبیاتی که شرح حال او را نوشت‌هاند، قصیده باشیده‌اش را به عنوان بهترین شعر وی نقل کردند). در توضیح این مذکور می‌آوریم: در فاخر بودن ترکیب‌بند محتشم کاشانی هیچ جای تردید نیست، اما اگر محتشم این شعر را در محیطی غیر از ایران و حکومتی غیر شیعی می‌سرود، آیا به همین شهرت دست می‌یافت؟

چرا این قصیده چنین جایگاهی یافته است؟

پاسخ به این سؤال کمی مشکل است؛ زیرا اساس زیبایی شعر به عوامل متعدد لفظی و معنوی وابسته است و آنچه از مجموع آن عوامل در جان مخاطب می‌نشیند، یدرک و لاپوش است. اما شاید بتوان گفت که صالح الكوّاز در این شعر، علاوه بر آرایه‌های لفظی و معنوی، از آرایه تلمیح و تضمین به فراوانی استفاده کرده است؛ و اگرچه شعر او بیان واقعه جانسوز عاشوراست، اما در هر بیتی با تضمین یا تلمیح آیه‌ای از آیات قرآنی، به مقایسه شهیدان کربلا با پیامبران الهی و نیز مقایسه بانوان اهل‌بیت با بانوان محترمی که در قرآن نامشان آمده، پرداخته است.

قرآن کلام مقدس الهی است و انبیای الهی چون یعقوب و یوسف و ایوب و داود و بانوانی چون مریم و هاجر، در هاله‌ای زیبا از قداست و پاکی می‌درخشند. صالح الكوّاز با تلمیحات زیبا و مقایسه‌ای دیدنی، نه تنها شکوه و حماسه و قداستی را که ذهن مخاطب به آن باور دارد برای امام حسین^{علیه السلام} و خانواده و اصحابش تداعی می‌کند، بلکه بالاتر از آن را به تصویر می‌کشد.

صالح الكوّاز حتی در قصیده خود به طور مستقیم از عاشورا و امام حسین^{علیه السلام} نام نمی‌برد و درک این مطلب را نیز به خواننده و امی‌نهد و به‌این‌ترتیب هر تلمیحی را با تلمیحی دیگر می‌آمیزد و کشف این لایه‌های زیبایست که لذت‌بخشی قصیده را به اوچ می‌رساند.

خواننده در وهله اول با شاعری چیره‌دست رویه‌رو می‌گردد که با انتخاب وزن مناسب و واژگان مسحور‌کننده، از اندوه خویش سخن می‌گوید؛ اما این اندوه چرا به اندوه یعقوب^{علیه السلام} تشییه شده است. اینجاست که تداعی داستان زیبای یعقوب و یوسف^{علیهم السلام} و عشق شورانگیز آنها به یکدیگر را به خواننده می‌فهماند که این اندوه به‌سبب هجران در یک عشق مجازی بی‌ارزش نیست، بلکه عشقی پاک و آسمانی و پیامبرانه است. اما سؤال دیگری برای خواننده پیش می‌آید که اندوه شاعر که در کمیت و کیفیت، به اندوه یعقوب تشییه شده، برای چیست؟ در مصر بعد، شاعر از کشته شدگانی سخن می‌گوید که در خون خود غوطه‌ورند. خواننده از خود می‌پرسد به‌راستی اینها کیستند؟ اما شاعر به همین مقدار ایهام اکتفا می‌کند تا

خواننده را وادار کند که در پی سؤال خود، ایات بعدی را بخواند، لکن برای برتر نشان دادن اندوه خود، به مقایسه خون این کشتگان با خون دروغین در پیراهن یوسف اشاره می‌کند. باز باید خواننده داستان یوسف و توطئه برادرانش – که ناجوانمردانه او را در چاه انداختند و شبانگاه پیراهن او را که به خونی دروغین آغشته بودند، نزد یعقوب آوردند – بداند تا به مقصود شاعر پی ببرد.

همه این لایه‌های تودرتو که یکی پس از دیگری در ذهن خواننده، چهره می‌گشاید و موجب لذتی ژرف می‌شود، همراه با آرایه‌هایی ادبی از قبیل تلمیح، تضمین، جناس، تشییه، تمثیل و غیره است، اما صالح الکواز از آرایه تلمیح، بیش از سایر آرایه‌ها در قصیده خود استفاده کرده و راز زیبایی جادویی قصیده او در همین است.

تلمیح چیست؟

تلمیح در لغت به معنای نگاه کردن یا اشاره کردن به چیزی است؛ و در اصطلاح علم بدیع اشاره کردن به داستانی یا ضربالمثلی مشهور یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر است.^۱

فرق تلمیح با تضمین در آن است که در تلمیح به آیه‌ای یا حدیثی یا داستانی و مانند اینها اشاره می‌شود و شخص خواننده با تداعی معانی، از آن لذت می‌برد، مانند بیت اول از همین قصیده که به آیات مربوط به داستان یعقوب و یوسف اشاره دارد، بی‌آنکه عین آیات را بیاورد؛ ولی در تضمین عین آیه یا حدیث یا مُثَل مشهور آورده می‌شود، مانند این بیت از خواجه شیراز:

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه (جنات تجری تحتها الأنها) داشت

استاد میر جلال الدین کزازی درباره تلمیح می‌گوید:

چشمزد یا تلمیح آرایه‌ای است درونی که سخنور با آن، سخت کوتاه، از داستانی، مُثَلی، گفته‌ای و هرچه از این‌گونه، سخن در میان می‌آورد و آن داستان یا مُثَل یا گفته را به یکبارگی در ذهن سخن دوست برمی‌انگیزد. چشمزد آرایه‌ای است که سخنور به یاری آن می‌تواند بافت معنایی سروده را نیک ژرف‌ا و گران‌مایگی بخشد و دریابی از اندیشه‌ها را در کوزه‌ای تنگ از واژگان فرو ریزد. از آنجاست که سخنوارانی پندار‌آفرین و اندیشه‌ورز چون حافظ که سروده های خوبیش را با مایه‌ها و لایه‌هایی از نگاره‌ها و انگاره‌های شاعرانه، پی‌درپی و تودرتو، ژرفی و شگرفی می‌دهند، از این آرایه بسیار بهره برده‌اند.^۲

تلمیح در ادب عربی، مصدری است از «لَمَحَ يَلْمَحُ» به معنای نگاه کردن؛ و در اصطلاح علم بدیع آن است که در میان کلام، به ضربالمثلی مشهور یا شعری نادر یا داستانی مشهور اشاره شود. سید علیخان معصوم

۱. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۳۵.

۲. کزازی، بدیع (زیباشناسی سخن پارسی)، ص ۱۱۰.

مدنی تلمیح را در چهار قسم رتبه‌بندی کرده و فرموده است: «تلمیح یا آیه‌ای است یا حدیثی مشهور یا ضربالمثلی مشهور و یا شعری مشهور.»^۱

شعر شاعران بزرگ چون حافظ، سعدی، نظامی و ... سرشار از این آرایه معنوی است. ارزش تلمیح به میزان تداعی‌ای بستگی دارد که از آن حاصل می‌شود. هرقدر داستان‌های مورد اشاره لطیفتر باشند، تلمیح تداعی لذت‌بخش‌تری را به وجود می‌آورند. لازمه بهره‌مندی از تلمیح آکاهی از دانسته‌ای است که شاعر یا نویسنده بدان اشاره می‌کند.

شرح حال شاعر

شاعر نامدار شیعه، شیخ صالح الكوّاز ملقب به ابو‌مهدی فرزند حاج حمزه، از اعراب قبیله (حضریرات) یکی از عشایر معروف نجد و عراق است که در سال ۱۲۳۳ ق به دنیا آمد و در سال ۱۲۹۰ ق درگذشت. وی ۵۷ سال زندگی کرد و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. او برخلاف برادر کوچک‌ترش شیخ حمادی الكوّاز که درس نخوانده بود و شعر را فقط از سر ذوق فطری می‌گفت، دارای تبحر و تخصص فراوان در دانش نحو و ادبیات عرب بود و از جهات مختلف بر اقران و ادبای هم عصر خود برتری داشت.

درباره او گفته‌اند موی محاسن‌ش کم و گندمگون بود و شغل پدرش را که فروش کوزه، سبو و ظروف شیشه‌ای بود دنبال کرد و به همین دلیل به کوّاز (کوزه فروش) معروف شد.^۲ شیخ صالح با وجود ضعف بدنی و درآمد کم، هرگز از راه شعرش نان نخورد. خطیب یعقوبی می‌گوید: «یکی از ثروتمندان از شیخ صالح خواست که ایاتی در رثای پدر وی بسراید و در آن تاریخ وفاتش را درج نماید تا بر سنگ قبر او حک کنند. پس از آنکه شیخ صالح ایات را می‌گوید آن شخص چهل لیره عثمانی توسط یکی از دوستان شیخ برای او می‌فرستد، اما شیخ صالح با عزت نفس تمام از پذیرش آن خودداری می‌کند.»^۳

لطفات ادبی و ظرافت و پرهیزکاری و ورع و تقوا و نیکوکاری در صالح الكوّاز فراهم آمده بود. مردم در یکی از مساجد نزدیک قبر جناب ابن طاووس در نماز به وی اقتدا می‌کردند و به عدالت او کمال اطمینان داشتند. شیخ صالح الكوّاز از معده شاعرانی است که بسیاری از حوادث تاریخی را در شعرش به تصویریج یا تلمیح آورده که حاکی از کمال احاطه اول بر تاریخ و ادبیات می‌باشد.

وی علوم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان را نزد دایی‌اش شیخ علی العذاری و شیخ حسن فلوجی و سید مهدی السید داود آموخت و علوم دینی و فقه را از سید مهدی قروینی فراگرفت. به همین سبب در بسیاری از اشعارش به اصطلاحات اهل منطق برمی‌خوریم که حاکی از فضل و آکاهی اوست:

۱. عکاوی، المعجم المقصّل فی علم البلاغة (البدیع و البیان و المعانی)، ص ۴۲۲.

۲. شبّر، ادب الطّف أو شعراء الحسين (عليه السلام)، ج ۷، ص ۲۱۳.

۳. همان.

شارکنها بعموم الجنس و انفردت^۱

هنگامی که شیخ صالح الكوّاز درگذشت، بسیاری از بزرگان شعر و ادب در سوگ او قصیده سروندند که پیش‌اپیش همه می‌توان از شاعر شهیر عرب، سید حیدر حلّی نام برد.
سید حیدر در قصیده‌ای که در دیوان وی ثبت است می‌فرماید:

كُلَّ يَوْمٍ يَسْوِمُنِي الْدَّهْرُ ثَكْلًا وَ بِرِينِي الْخَطُوبُ شَكْلًا فَشَكْلًا^۲

و شیخ محمد معروف به «ملّا» خطیب و ادیب مشهور در رثای او گفت:

قَالَا تَعْزِيزَ فَقْلَتْ أَيْنَ عَزَائِي وَ الْبَيْنَ أَصْمَى سَهْمَهُ أَحْشَائِي

و می‌افرادید:

ذَهَبَ الرَّدَى مِنْهُ بِنَفْسِ مَكْرَمٍ وَ مَنْزَهٌ عَنْ رِبَّةٍ وَ رِبَاءٍ
يَبْكِيكَ مَسْجِدُكَ الَّذِي هُوَ لَمْ يَزِلْ لَكَ فِي صَلَاتِ مَزْهَرًا وَ دُعَاءً^۳

از شیخ صالح سه فرزند به نام‌های شیخ مهدی و شیخ عبدالله و شیخ عبدالحسین باقی ماند.

مقام شعری صالح الكوّاز

از حاجی جواد بدقت، مشهورترین شاعر کربلا در عصر صالح الكوّاز، درباره برترین شاعری که در رثای امام حسین علیه السلام شعر گفته سؤال کردند. وی گفت کسی است که امام حسین علیه السلام را به انبیای اولوالعزم در یک بیت شبیه کرده است و او شیخ صالح الكوّاز است^۴ که گفته است:

كَأَنَّ جَسْمَكَ مُوسَى مَذْهُوِي صَعْقاً وَ أَنَّ رَأْسَكَ رُوحُ اللهِ مَذْرُفَعَا

يعنى گویا جسم تو موسی است که بیهوش بر زمین افتاده است، و سر تو که بر فراز نی به آسمان رفته، عیسی روح الله است که به آسمان عروج کرده است.

در این بیت به دو آیه قرآنی تلمیح شده است؛ یکی آنجا که موسی در اثر تجلی خداوند بر کوه، بیهوش بر

۱. ر.ک. به: قصیده حاضر بیت ۳۰.

۲. حلّی، دیوان شعر، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. یعقوبی، البابیات، ج ۲، ص ۸۸.

۴. شیر، ادب الْفَطْفُ أو شعراء الحسين علیه السلام، ج ۷، ص ۲۱۴.

زمین افتاد «فَلَمَّا تَجَلَّ رَبُّ الْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّاً وَحَرَّ مُوسَى صَعِقَاً»^۱ و دیگری «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَأَيْتُكَ إِلَيَّ وَمُطْهَرُكَ مِنَ الظَّنِّ كَفُورًا.»^۲

محافل حسینی از شعر صالح الكواز شاد می‌شدند و به شوق می‌آمدند، و برای او جایگاه ویژه‌ای در پهنهٔ ادب و آثار دینی قائل بودند؛ زیرا در شعرهایش از هنر و صنایع ادبی و وقایع تاریخی چندان بود که کمتر ادبی دیگر هم‌عصر او به آن پرداخته بودند. اینها همه، غیر از استحکام و نظم عجیب و لطافت و روانی و دقت در معانی و صور خیال است که در شعرهایش موج می‌زنند. بعضی از شعرهای او را شاعران دیگر عیناً با همان وزن و قافیه استقبال کردند که نشان‌دهنده جایگاه شعر او در میان ادباست.^۳

لِصُرْعِ نَصْبَ عَيْنِي لَا الدَّمِ الْكَذِبِ
لِلْجِدَّ وَالْدُّهَا فِي الْخَرَبِ لَا الْتَّعْبِ
بِيَضِّ الْفَضْبَا غَيْرِ بِيَضِّ الْخُرَدِ الْقَرْبِ
حَتَّى أَسِيلَتْ عَلَى الْخِرْصَانِ وَالْقُضْبِ
أَعْسَأْهَا لِإِلَى الْقَمْصَانِ وَالْأَهْبِ
رِجْلَ لَهُ غَيْرَ حَوْضِ الْكَوَثِرِ الْعَذِبِ
جَرْحَى فَلَمْ تَدْعُهُمْ لِلْحِلْفِ وَالْغَضْبِ
فِي جَانِبِ الْطَّفِ تَرْمِي الشَّهَبَ بِالشَّهَبِ
وَمَا لَهُمْ غَيْرُ نَصْرِ الْلَّهِ مِنْ إِرَبِ
هَشَّ الْكَلِيمِ عَلَى الْأَغْنَامِ لِلْعُشْبِ
فَالْهَمَّ سَاجِدَةٌ مِنْهَا عَلَى الشَّرْبِ
لِلْعَجَاجَةِ يَوْمَ الْرَّوْعِ وَالرَّهَبِ
مِنْ كُلِّ شِلْوٍ مِنَ الْأَعْدَاءِ مُقْتَصِبِ
مِنَ الشَّهَادَةِ غَيْرُ الْبَعْدِ وَالْحَجَبِ
مِنْهُ عَلَيْلَ فَؤَادٍ بِالظَّمَانِ عَطِيبٍ
سَكِينَةً وَسَطَّ تَابُوتٍ مِنَ الْكُتُبِ
قَدْ نَالَ (دَاؤُدْ) فِيهِ أَعْظَمُ الْعَالَمِ
مَقْيَدًا فَوْقَ مَهْرُولٍ بِلَا قَتَبٍ
أَضْلَاعُهُنَّ عَلَى جَمِيرٍ مِنَ النَّوْبِ
وَ (الْمُورِيَاتِ) زِنَادُ الْحُرْزِ فِي لَهَبِ

۱. لِيْ حُزْنُ يَعْقُوبَ لَا يَنْفَكُّ ذَا لَهَبِ
۲. وَ غَلْمَةٌ مِنْ بَنِي عَدَنَانَ أَرْسَلَهَا
۳. وَ مَعَشَرٌ رَاوَدَهُمْ عَنْ نُفُوسِهِمْ
۴. فَأَنْعَمُوا بِنَفْسِهِمْ لِأَعْدَلِهَا
۵. فَانْظُرْ لِأَجْسَادِهِمْ قَدْ قَدَّ مِنْ قُبْلِهِ
۶. كُلُّ رَأْيٍ ضُرَّرَ يَوْبٍ فَمَا رَكَضَتْ
۷. قَامَتْ لَهُمْ رَحْمَةُ الْبَارِي تُمَرْضُهُمْ
۸. وَ اِنْسِينَ مِنَ الْهَيْجَاءِ نَارٌ وَغَيْرُهُمْ
۹. فِيمَمُوهَا وَفِي الْأَيْمَانِ بِيَضِّ ضُبَا
۱۰. تَهْشِئُ فِيهَا عَلَى أَسَادِ مَعْرَكَةِ
۱۱. إِذَا انتَصَرُوهَا بِجَمِيعِ مَنْ عَدُوَهُمْ
۱۲. وَ مُولَجِينَ نَهَارَ الْمَشَرِفِيَّةِ فِي
۱۳. وَرَازِقِي الطَّيْرِ مَا شَاءَتْ قَوَاضِبُهُمْ
۱۴. وَ مُبْتَلَيْنَ بَنَهَرٍ مَا لِوَارِدِهِ
۱۵. فَلَنْ تَبْلُلَّ وَلَا فِي غَرْفَةٍ أَبْدَا
۱۶. حَتَّى قَضَوَا فَعْدَا كُلُّ بَمَصْرَعِهِ
۱۷. فَلِيَبِكِ (طَالِوت) حُزْنًا لِلْبَقِيَّةِ مَنْ
۱۸. أَضْحَى وَ كَانَتْ لَهُ الْأَمْلاكُ حَامِلَةً
۱۹. يَرْنُو إِلَى (النَّاشرَاتِ) الدَّمْعَ طَاوِيَّةً
۲۰. وَ (الْعَادِيَاتِ) مِنَ الْفُسْطَاطِ ضَابِحَةً

۱. و همین که بپورده‌گارش بر آن کوه تحلی کرد آن را با خاک یکسان ساخت و موسی بیهوش افتاد. (اعراف (۷): ۱۴۳)

۲. خداوند فرمود: ای عیسی من بازگیرنده تو و فرابرنده تو، سوی خویش و رهایی بخش تو از گروه کافرانم. (آل عمران (۳): ۵۵)

۳. شیر، ادب الْطَّفِ أو شعراء الحسين عليه السلام، ج ۷، ص ۲۱۵.

و (النَّازِعَاتِ) بُرُودًا فِي يَدِ السَّلْبِ
حُزْنًا لِكُلِّ صَرْبٍ بِالغَرَاشِ
رَضِيعَهَا فاحِصُ الرِّجَلَيْنِ فِي التَّرِبِ
مِنْ حَالِهِ وَظَمَاهَا أَعْظَمُ الْكُرَبِ
مَتَى تَشْطُطُ غَنَمُهُ مِنْ حَرَّ الظَّمَانِ تَسْبُبِ
غَدَةَ فِي الْيَمِّ الْقَنْتَهُ مِنَ الْتَّلَبِ
وَهَذَا قَدْ سُقِيَ بِالبَارِدِ الْقَذِبِ
رَضِيعَهَا وَتَأْيَى عَنْهَا وَلَمْ يَسْبُبِ
مِنْ نَحْرِهِ بِدَمِ الْغَيْثِ مُنْسَكِبِ
عَنْهُنَّ فِيمَا يَحْصُنُ الْتَّوْعَ مِنْ نَسَبِ
لَهُ فَلَمْ تَحْظَ بِابْنٍ لَا بِأَبٍ
وَبَاتَتِ الْلَّيلَ فِي جَوْ بِلَا شَهْبِ
بِالْخَبْلِ بَيْنَ بَنَى حَمَالَةِ الْحَطَبِ
صَخْرُ بَنْ حَرَبٍ غَدَا يَفْرِيهِ بِالْحَرَبِ
وَتَالِيِّهِ وَهُمْ فِي غَيَّةِ السَّعْبِ
مَنِ الْإِلَهِ لَهُمْ فِي أَشْرَفِ الْكُتُبِ
يَسْتَصْرِخُونَ مِنِ الْأَبَاءِ كُلَّ أَبِي
مَسِيرُهَا غَلَمَاءُ النَّجَمِ بِالْعَطَبِ
غَيْرَ الَّتِي عَهِدَتْ بِالسَّبْعَةِ الشَّهْبِ
سَارَتْ، وَلَكِنْ بِأَطْرَافِ الْقَنَى السَّلْبِ
مِنْ شَدَّةِ الْخَوْفِ أَمْ مِنْ شَدَّةِ الطَّرَبِ
مَشَارِقًا لِيَدُورُ الْعِزَّ وَالْخَسَبِ
مِنْ خَطْهَا يَصْدُورُ الْقَوْمُ وَالْبَبِ
لَمْ يَبْقَ مِنْهَا فُؤَادٌ غَيْرَ مُضْطَرِبٍ
بِرَوَانَهُ فِي تَعْيِدِ الْعَهْدِ عَنْ كَثِبِ
فَأَصْبَحُوا بَعْدَهُمْ فِي مَرَبِعِ جَدِبِ
عَلَى الشَّرْفِ الْوَضَاحِ وَالْخَسَبِ
غَيَّابَةِ الْجُبْ لَوْلَا الْفَضْلُ لَمْ يَغْبِ
إِلَيْسِ لَمَّا رَأَى مِنْ أَشْرَفِ الرُّتُبِ
بَشَّى وَحُزْنَى إِذَا مَا ضَاقَ ذَهْرِيِّ بِى
سِوَاكُمْ مُسْتَجِيبًا صَوْتَ مُنْتَدِبِ

٢١. وَ (الْمُرْسَلَاتِ) مِنَ الْأَجْفَانِ عَبْرَهَا
٢٢. وَ (الْمَدَارِيَاتِ) تُرْبَأً فَوْقَ أَرْوَسِهَا
٢٣. وَرُبَّ مُرْضَعَةٍ مِنْهُنَّ قَدْ نَظَرَتْ
٢٤. تَشْوُطُ عَنْهَا وَتَأْتِيهِ مَكَابِدَةً
٢٥. فَقِيسُ (بِهَاجِرَ) (إِسْمَاعِيلُ) أَحْزَنَهَا
٢٦. وَمَا حَكَتْهَا وَلَا (أُمُّ الْكَلِيمِ) أَسَى
٢٧. هَذِي إِلَيْهَا ابْنَهَا قَدْ عَادَ مُرْتَضَعًا
٢٨. فَأَيْنَ هَاتَانِ مِمَّنْ قَدْ قَضَى عَطْشًا
٢٩. بَلْ أَبَ مُذْ أَبَ مَقْتُولًا وَمُنْتَهَلًا
٣٠. شَارَكَهَا بِعُمُومِ الْجِنْسِ وَانْفَرَدَتْ
٣١. كَانَتْ تُرْجِي عَزَاءً فِيهِ بَعْدَ أَبٍ
٣٢. فَأَصْبَحَتْ بِنَهَارِ لَا ذَكَاءَ لَهُ
٣٣. وَصَبِيَّةٌ مَنْ بْنَى الزَّهْرَاءَ مُرْبَقَةٌ
٣٤. كَانَ كُلَّ فُؤَادٍ مِنْ عَدُوَّهُمْ
٣٥. لَيْتَ الْأَلَى أَطْعَمُوا الْمِسْكِينَ قَوْتَهُمْ
٣٦. حَتَّى أَتَى (هَلْ أَتَى) فِي مَدْحِ فَضْلِهِمْ
٣٧. يَرَوْنَ بِالْأَطْفَلِ أَيَّامًا لَهُمْ أَسِرَّتْ
٣٨. وَأَرْوَسٌ سَائِرَاتِ بِالرَّمَاحِ رَمَى
٣٩. تَرَى نُجُومًا لَدِي الْأَفَاقِ سَائِرَةً
٤٠. كَوَاكِبٌ فِي سَمَا الْهَيْجَاءِ ثَابِتَةً
٤١. لَمْ أَدِرِ وَالسَّمَرُ مُذْ نَاءَتْ بِهَا اضْطَرَبَتْ
٤٢. لَا غَرَوْ إِنْ هَزَّهَا تِيَّةً غَدَةً عَدَتْ
٤٣. وَإِنْ تُرَعَ فِيلِمَا وَشَكَالَهُ نَظَرَتْ
٤٤. وَكَيْفَ لَمْ تَضْطَرِبِ الْحَامِلُونَ لَهَا
٤٥. لِعَذَمٍ مَا شَاهَدُوا يَوْمَ الطُّفُوفِ، فَهُمْ
٤٦. بَعْدًا لِقَوْمٍ أَبَادُوا خَصْبَ رَعَيْهِمْ
٤٧. وَالْقَاتِلِينَ لِسَادَاتِ لَهُمْ حَسَدًا
٤٨. وَالْفَضْلُ أَفَةٌ أَهْلِيَّهُ، وَيُوسُفُ فِي
٤٩. وَصَفْوَةُ اللَّهِ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ حَسَدًا
٥٠. يَا سَادَتِي يَا بَنَى الْهَادِي وَمَنْ لَهُمْ
٥١. نَدَبَتُكُمْ فَأَجِبُونِي، فَلَسْتُ أَرَى

۵۲. فَأَنْتُمْ كَاشِفُوا الْبَلْوَى، وَعِنْدَكُمْ صِدْقُ الْأَمَانِي فَلَمْ تَكْذِبْ وَلَمْ تَخْبِرْ
۵۳. أَلْسُنُّتُمْ جَعَلَ الْبَارِي بِيَمِنِكُمْ رِزْقَ الْخَلَائِقِ مِنْ عَجَمٍ وَمِنْ غَرَبٍ!
۵۴. بَلْ أَنْتُمْ سَبَبٌ أَوْ غَيْرِ ذِي سَبَبٍ لِكُلِّ ذِي سَبَبٍ أَوْ سَبَبٌ بِالْعَرَشِ مُتَّصِلٌ

ترجمه قصیده

۱. اندوهی چون اندوه یعقوب، پیوسته در دلم شعلهور است؛ اما نه برای خون دروغین، بلکه برای کسانی که در برابر دیدگانم به خاک و خون غلتیدند.
۲. برای جوانانی عدنانی که پدرشان آنان را برای جهاد به میدان جنگ فرستاد، نه برای بازی کردن به صحراء.
۳. آنان که شمشیرهای تابناک به رویشان آغوش گشود، نه زنان سپیدروی زیبا.
۴. همان کسانی که جان‌های بی‌نظیر خود را به خدا بخشیدند، تا آنکه جان‌هاشان در میان شمشیرها و نیزه‌ها از تن جدا شد.
۵. به اجدادشان نگاه کن و بین که بدن آنان - نه پیراهن و لباس‌هایشان - از پیش رو با شمشیر شکافته است.
۶. همگی چون ایوب آسیب دیدند، ولی قدم‌های استوارشان جز به‌سوی حوض کوثر، به‌سوی دیگر متمایل نشد.
۷. و آنگاه که زخمی شدند، این رحمت خداوند بود که به پرستاری از ایشان پرداخت. بنابراین، مجبور نشدند که با خشم، سوگندی یاد کنند.
۸. در کربلا چنان به جهاد روی آوردن، و چنان به آتش جنگ مانوس بودند که شهاب‌های ایجادشده از شمشیرهایشان شهاب‌های آسمان را تحت الشعاع قرار می‌داد.
۹. بدسوی جهاد شتافتند درحالی که شمشیرهای درخشان خود را بدست گرفته و جز یاری خداوند آرزویی نداشتند.
۱۰. با شمشیرهایشان سر شیران بیشه جنگ را، چنان از تن جدا کرده و بر زمین می‌ریختند که گویی موسی با چوب دستی خود از درختان برای گوسفندانش برگ می‌ریزد.
۱۱. آری آنان چنان‌اند که اگر میان گروهی از دشمنان شمشیر کشند، سرهای دشمنان، روی خاک به سجده می‌افتد.
۱۲. صحنه کارزار از غبار گیرودار، چون شب دیجور گردیده و آفتاب شمشیرهای بنی‌هاشم در آن عرصه هولناک، از میان تاریکی‌ها طلوع کرده است.
۱۳. شمشیرهاشان تا می‌توانست از پاره پاره‌های بدن دشمنان خدا، برای پرنده‌گان خوراک فراهم ساخت.
۱۴. و در کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هرکس از آب آن می‌نوشید، از شهادت دور و محجوب می‌گردید.

۱. صالح الكواز، دیوان الشیخ صالح الكواز، ص ۲۷ - ۲۴.

۱۵. کام خشک و ملتهب آنان، حتی به یک جرعه از آن آب هم مرتبط نشد.
۱۶. تا آنکه همگی شهید شدند و هریک سکینه‌ای از خداوند شدند، در تابوتی که از جنس رمل‌های تافته بود نه از چوب.
۱۷. بگذار طالوت هم بر بقیه بگردید و بازمانده‌ای که داود با آن پیروزی را به دست آورد.
۱۸. آن بازمانده‌ای که فرشتگان پیش از این، او را بر سر دست‌ها یشان می‌بردند، اکنون بر شتر بی‌جهاز با دست‌های بسته اسیر است.
۱۹. چشمش از دیدن بانوانی که اشک‌هایشان سرازیر شده و سینه‌هاشان به جای قلب، کانونی از آتش شعله‌ور از فاجعه را در خود گرفته، خبره مانده است.
۲۰. بانوانی که از خیمه‌گاه، نفس‌زنان و دوان‌دونان می‌گریزند و جرقه‌های اندوه و غم، از داخل آتش قلب‌هایشان می‌جهد.
۲۱. بانوانی که از ابر پلک‌های خود، پی‌پایی باران اشک جاری کرده‌اند و دزدان، پوشش حجابشان را از آنان با قساوت جدا می‌کنند.
۲۲. بانوانی که از اندوه بر کشتگان برخنی، بر خاک افتاده و خاک‌آلود، خاک بر سر می‌فشنند.
۲۳. چه‌بسا زن شیردهنده‌ای از ایشان، کودک شیرخوارش را می‌بیند که از تشنگی با پاهای کوچکش خاک را می‌خرشد.
۲۴. با رنج از کودکش دور می‌شود و باز نزد او برمی‌گردد، در حالی که از رنج کشیدن فرزند و تشنگی خویش، بالاترین اندوه‌ها را در جان خود دارد.
۲۵. گویا که هاجر است که برای اسماعیل ﷺ محزون شده است، آنگاه که از چیرگی تشنگی از او دور می‌شود و بلافصله باز به سویش برمی‌گردد.
۲۶. این اندوه حتی با اندوه مادر موسی ﷺ نیز، آن هنگام که دشمنان در جستجوی موسی ﷺ بودند و مادرش او را به دریا انداخت، برابر نیست.
۲۷. موسی ﷺ به آغوش مادر بازگردانده شد و شیر او را نوشید، و فرزند آن دیگری (اسماعیل ﷺ) از آب سرد و زلال سیراب شد.
۲۸. مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک (علی‌اصغر ﷺ) کجا؟ کودکی که با تشنگی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت.
۲۹. آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.
۳۰. هاجر و مادر موسی ﷺ در جنس مصیبت با ربایب مشترکند، ولی نوع مصیبت، ربایب را در میان آنان بی‌نظیر ساخته است.

۳۱. این زن امیدوار بود که کودکش موجب تسلای او بعد از شهادت پدرش باشد، ولی نه از فرزند نصیبی یافت و نه از پدر.

۳۲. و چنین گردید که او در روز، بی خورشید ماند و در شب، بی ستاره.

۳۳. اندوهگینیم به خاطر فرزندانی از زهای اطهر^{۱۱} که طناب اسارت بر گردنشان بسته شده و در محاصره فرزندان (حمّة الحطب) هستند.

۳۴. در سنگدلی گویا دل دشمنان آنها، چون دل (صخر بن حرب) پر از کینه بود، تا جایی که می خواست از غیظ پاره پاره شود.

۳۵. ای کاش! کسانی که در وقت افطار، به مسکین و یتیم و اسیر طعام ناجیز خود را دادند، در حالی که خودشان در نهایت گرسنگی بودند؛

۳۶. تا آنکه سوره (هل أتى) از جانب خدا در شریفترین کتاب الهی در مدح آنان نازل شد؛

۳۷. می دیدند که در صحرای طف (کربلا)، یتیمانشان به اسارت گرفته شده اند، در حالی که فریاد می زند و از پدران آزاده خود که زیر بار ظلم نرفتند، کمک می طلبند.

۳۸. اندوهگینیم برای سرهایی که بر نیزه ها در حرکتند، و مسیر آنها منجمان را به حیرت و عجز واداشته است.

۳۹. آنها ستاره هایی را می بینند که در افق حرکت می کنند و غیر از هفت ستاره شناخته شده هستند.

۴۰. ستاره هایی که در آسمان جنگ ثابت بودند، و اینک به وسیله نیزه ها به حرکت درآمده و سیاره گشته اند.

۴۱. نمی دانم نیزه ها وقتی که از عظمت سرها به جلو یا عقب متمایل می شوند، از شدت ترس است یا از زیادی غرور؟

۴۲. البته عجیب نیست اگر این نیزه ها از شدت غرور به اهتزاز درآمده باشند، زیرا جایگاه طلوع ماه های عزّت و نجابت گشته اند.

۴۳. و اگر اهتزازشان از هراس باشد، باز هم بعید نیست؛ زیرا اندکی قبل دیده اند که صاحبان این سرهای ماه سیما به سینه ها و گلوگاه های دشمن چگونه نیزه می زندند.

۴۴. چگونه این نیزه ها نلرزند، درحالی که قلب حمل کنندگان آنها از تپش شدید اضطراب، هنوز نایستاده است.

۴۵. این لرزش قلبها از هول چیزهایی است که در روز جنگ طف مشاهده کرده اند که هرچه از آن بگذرد و دور شوند، باز هم آن را نزدیک خود می یابند.

۴۶. نفرین باد بر قومی که بوستان سرسبز سرزمیشان را نابود کردند و آنگاه خود در کویر ماندند.

۴۷. نفرین باد بر کسانی که پیشوایان خود را از حسدی که به شرف بلند و نجابت آشکار آنان داشتند، کشتند.

۴۸. آری فضل، آفت صاحبان فضیلت است. یوسف اگر دارای فضیلت نبود در چاه نمی افتاد.

۴۹. آدم برگزیده خدا بود و ابلیس از روی حسد به بلندی شرف و مقام او سجده نکرد.

۵۰. ای سروران من، از فرزندان پیامبر ﷺ ای کسانی که اندوه و حزن خود را هنگام دلتگی از روزگار با آنان در میان می‌گذارم.

۵۱. از شما یاری می‌جویم پس پاسخم دهید، زیرا من کسی جز شما را برآورنده حاجت خوبش نمی‌بینم.

۵۲. شما بطرف کننده گرفتاری‌ها هستید و آرزوهای راستین را برآورده می‌کنید و کسی از نزد شما بدون رواشدن حاجت، بازنمی‌گردد و مأیوس نمی‌شود.

۵۳. آیا شما آنان نیستید که خداوند رزق آفریدگان را به برکت شما نازل می‌کند؟

۵۴. آری خداوند شما را وسیله اتصال مردم به‌سوی خدا قرار داده، چه آنان که دارای وسیله‌اند و چه آنان که وسیله‌ای ندارند.

شرح قصیده

۱. لِى حُزْنٌ يَعْقُوبَ لَا يَنْفَكُّ ذَا لَهَبٍ لِصَرْعٍ نُصْبَ عَيْنَى لَأَ الدَّمِ الْكَذِبِ

اشاره‌ای است به آیه ۱۸ سوره یوسف «وَجَاؤُوا وَ عَلَى قَمِصِهِ بَدَمٌ كَذِبٌ؛ وَ خُونِي دروغین را بر پیراهن

او آوردند.» برادران یوسف پس از آنکه وی را در چاه انداختند، پیراهن او را با خون دروغینی (خون گوسفند)

آغشتند و نزد یعقوب آوردند و گفتند این پیراهن خونی یوسف است که گرگ او را خورد.

یعقوب فرزند اسحاق و نوه ابراهیم است. او را بهجهت شدت عبادت، اسرائیل (بنده خدا) و فرزندان

وی را بنی اسرائیل می‌گفته‌اند. یعقوب دوازده پسر داشت که تمام شاخه‌های بنی اسرائیل به ایشان متهمی

می‌گردد. داستان او و انبیای از نسل او دست‌مایه اصلی حکایات عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل)

است. اگرچه حکایات تاریخی بنی اسرائیل و از جمله داستان یوسف در کتاب مقدس دستکاری شده، اما در

مواردی با آنچه در قرآن آمده شباهت‌های فراوان دارد.^۱

داستان یعقوب و فرزندش یوسف، چنان زیبا و تأثیرگذار است که ذهن و زبان بسیاری از عارفان و شاعران

بزرگ را به خود مشغول کرده و برخی از عبارات ایشان از امثال سائره^۲ گردیده است؛ سعدی می‌گوید:

گرش ببینی و دست از ترنج بشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را^۳

و نیز حافظ می‌فرماید:

۱. کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، باب سی و هفتم، ص ۸۲ – ۵۷.

۲. جمله مختص‌تری است به نظم یا ثغر که مشتمل بر پند و اندرز، دستور یا قاعده اخلاقی خاصی بوده و به صورت مثل بین مردم رایج گردیده است. ضربالمثل‌های رایج بین مردم.

۳. کلیات سعدی، غزل ۵، ص ۳۰۷.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور^۱ کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

شاعر، اندوه خود را با یعقوب ع تشییه کرده است؛ با این تفاوت که اگر یعقوب برای شایعه دروغ قتل یکی از فرزندانش چنان اندوهگین بود که چشمان خود را از دست داد – با آنکه می‌دانست که او را نکشته‌اند – پس شاعر برای قطعه قطعه شدن جمعی از فرزندان رشید رسول خدا ع که در کربلا به خاک و خون غلتیدند چه باید بکند؟

شاید شاعر در بیان این اندوه به روایتی نظر داشته که در آن آمده است: امام زین العابدین ع پس از واقعه کربلا تا هنگام شهادتش پیوسته گریان بود. به او گفتند ای پسر پیامبر خدا ع از بس گریستی، خود را هلاک کردی، قدری خودداری کن. فرمود: وای بر شما! یعقوب دوازده پسر داشت و تنها یکی از ایشان را گم کرد و حال آنکه می‌دانست او زنده است، آنقدر گریه کرد که چشمانش نابینا گردید؛ من چگونه گریه نکنم درحالی که هجده نفر از خاندان مرا در برابر چشمم کشتند که به خدا قسم برای هیچ کدام آنها در روی زمین مثل و مانندی نبود.^۲

۲. وَ غَلَمَةٌ مِّنْ بَنِي عَدْنَانَ أَرْسَلَهَا لِلْجِدَّ وَالدُّهُّا فِي الْحَرْبِ لَا لِلْعِبِ

نسب رسول خدا ع به عدنان می‌رسد که از اولاد اسماعیل فرزند بزرگ‌تر ابراهیم ع است. بنابراین، اولاد پیغمبر ع که در کربلا شهید شدند، عدنانی هستند. در حقیقت شاعر می‌خواهد بگوید: اگر بنی اسرائیل اولاد حضرت ابراهیم‌اند و این برای ایشان شرافت است، آل محمد ع نیز از اولاد ابراهیم‌اند، با این شرافت برتر که جدشان اسماعیل ذبیح‌الله است و بین اسماعیل و امام حسین ع در ذبیح بودن ایهام زیبایی است. همچنین این بیت به آیه ۱۲ سوره یوسف اشاره دارد: «أَرْسَلْنَا مَعَنَا غَدَّاً يَرْتَعُ وَ يَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ برادران یوسف به پدرشان یعقوب گفتند: فردا او را با ما بفرست تا بگردد و بازی کند و ما نیک نگهدار او خواهیم بود.» شاعر می‌گوید اگر یعقوب فرزندش یوسف را برای بازی و سلامتی فرستاد، اما فرزندان رسول خدا ع برای جهاد با دشمن و کشته شدن فرستاده شدند.

(در این بیت با استفاده از واژه‌های حرب و لعب از آرایه ادبی تضاد استفاده شده است)

۳. وَ مَعْشَرٍ رَاوِدَتْهُمْ عَنْ نُؤْسِفِهِمْ بِيَضِّ الضَّبَا غَيْرِ بِيَضِّ الْخَرَدِ الْعَرْبِ

۴. فَأَنْعَمُوا بِنْفُوسِ لَاغْدِيلَ لَهَا حَتَّى أُسِيلَتْ عَلَى الْخِرْصَانِ وَالْقُضْبِ

۱. دیوان حافظ، ص ۲۵۵.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ح ۳۰۷، ص ۲۱۳.

در قرآن آمده کاروانی که از کنار چاه می‌گذشت، به طلب آب، دلو در چاه افکندند و یوسف بیرون آمد. آنها او را به عنوان برده در مصر به قیمتی ناچیز فروختند و عزیز مصر او را خردید. یوسف در قصر عزیز مصر بالید و به سن جوانی رسید و چون زیبایی شگفتانگیزی داشت، همسر عزیز مصر، دل در او بست، ولی یوسف که به عنایت رئانی مخصوص بود، از او دوری می‌جست. لاجرم روزی همسر عزیز مصر او را به قصر خواست و درها را بست و وی را به خود خواند.

قرآن در آیه ۲۳ سوره یوسف به این مطلب اشاره دارد: «وَرَاوَدَهُ اللَّهُيْ هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ...؛ وَ آن زن که یوسف در خانه‌اش بود از او کام خواست و درها را بست و گفت: پیش آی که از آن تؤام».»

شاعر می‌گوید: اگر زلیخا که زنی زیبا بود، یوسف را به خویش خواند و برایش آغوش کامجویی گشود، ولی در کربلا شمشیرهای تابناک و سپید، فرزندان رسول خدا^{علیهم السلام} را به خویش خوانند و بر آنها آغوش مرگ گشودند.

۵. فانظر لأجسادِهِمْ قَدْ قَدَّ مِنْ قُبْلِ أَعْصَاؤُهُمْ لَا إِلَى الْقُمَصَانِ وَالْأَهْبِ

یوسف که به نیروی نبوت، برهان الهی را می‌نگریست، از چنگ زلیخا گریخت و بهسوی در شتافت، اما زلیخا پیراهن یوسف را از پشت کشید و پیراهن پاره شد. قرآن در آیه ۲۵ همین سوره می‌فرماید: «وَأَسْتَبَقَ الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِصَةُ مِنْ دُبْرٍ؛ وَ هر دو بهسوی در پیش تاختند و زن، پیراهن او را از پشت درید.»^۱

شاعر می‌گوید، اگر پیراهن یوسف^{علیهم السلام} برای کامجویی زلیخا از پشت دریده شد، اما نگاه کن به جوانان هاشمی که نه لباس‌هایشان، بلکه اجسادشان همه از پیش رو با شمشیرهای آخته، پاره گردیده است؛ زیرا آنان هرگز پشت به دشمن نکرده و فرار نمی‌کنند.

۶. كُلُّ رَأْيٍ ضُرَّأَيُوبٌ فَمَا رَكَضَتْ رِجْلُ لَهُ غَيْرَ حَوْضِ الْكَوَافِرِ الْعَذِيبِ

این بیت به داستان ایوب^{علیهم السلام} اشاره دارد.

ایوب از انبیای بنی اسرائیل است که شرح احوال او در عهد عتیق^۲ و در قرآن کریم آمده است. شاعر دلاوران خداجوی کربلا را در تحمل زخم‌ها و آسیب‌ها، با ایوب^{علیهم السلام} مقایسه کرده، با این تفاوت که اگر ایوب^{علیهم السلام} از چشمهای در دنیا برای رهایی از آلام خویش بهره‌مند گردید، اما خداجویان کربلا جز از چشمها

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۸.

۲. کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب ایوب، ص ۷۸۵ - ۸۲۹.

کوثر بهشت که برترین چشم‌های است و جز از کف ساقی ولایت یعنی حضرت امیرالمؤمنین علی^{علیہ السلام} نوشیدند. اشاره به آیه ۴۲ از سوره ص است: «أَرْكَضَ بِرْجَلَكَ هَذَا مُعْسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ؛ بَدُو گَفْتِيمْ بَا پَايِ خُودْ بِرْ زَمِينْ بِكَوبْ، اِينْكْ شِستِنْگَاهِي سِردْ وَ نُوشِيدِني بِي (نوشین).»

نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است: در سوره نساء آیه ۱۶۳، در سوره انعام آیه ۸۴ تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفا شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می‌کند، برخلاف تورات کنونی که او را در زمرة پیامبران نشمرده، بلکه بندهای متمنک و نیکوکار، دارای اموال و فرزندان بسیار می‌داند. در سوره انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ توضیح کوتاهی درباره زندگی او آمده، اما در آیات مورد بحث از «سوره ص» مشروح‌تر از هر جای دیگر قرآن، شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است.

۷. قَامَتْ لَهُمْ رَحْمَةُ الْبَارِيْ تُمَرْضُهُمْ جَرْحَى فَلَمْ تَدْعُهُمْ لِلْحِلْفِ وَالْغَضَبِ

به آیه ۴۴ از سوره ص اشاره دارد: «وَحْذَ بَيْدِكَ ضِغْنَا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدَنَا صَابِرًا...؛ وَ دَسْتَهَايِ گیاه در کف بگیر و با آن (یکبار همسرت را) بزن و سوگند مشکن، بهراستی ما او را شکیبا یافتیم ...». در داستان ایوب آمده که چون گرفتار بلا گردید، همه، بجز همسرش او را ترک کردند. اتفاقاً روزی همسر او نیز به غیر عمد او را آزرده ساخت. ایوب قسم یاد کرد که چون بهبود یابد، وی را صد ضربه چوب زند، اما بعداً متوجه شد که خطای وی عمدی نبوده است؛ پس خداوند به او فرمود که صد چوب نازک را دسته کرده و با آن یکبار او را بزنند تا قسم خود را نشکند.^۱

شاعر می‌گوید: اگر ایوب بهسبب بلا قسم یاد کرد؛ شهدای کربلا بلای سختتری را تجربه کردند، اما سوگندی نخوردند.

۸. وَآئِسِينَ مِنَ الْهَيْجَاءِ نَازَ وَغَى فِي جَانِبِ الْطَّفَ تَرَمِي الشَّهَبَ بِالشَّهَبِ

این بیت به آیه ۱۰ از سوره طه اشاره دارد: «إِنِّي آتَيْتُ تَارِأَ لَعْلَى آتِيكُمْ مِنْهَا بَقَبْسٍ؛ آن هنگام که آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم باشد که از آن شعله‌ای بیاورم یا با آتش رهنمودی بیابم.» شاعر می‌گوید: جوانان هاشمی عظمت جهاد در راه خدا را از دور می‌نگریستند، سپس بی‌محابا چون موسی که در طلب نور برآمد، در طلب جهاد برآمدند و در این راه چنان کوشیدند که برق شمشیرهایشان، چون شهاب‌های آسمان درخشند بود.

۹. فِيمَمُوهَا وَفِي الْأَيْمَانِ بِيَضْ ضُبَا وَمَا لَهُمْ غَيْرُ نَصْرِ اللَّهِ مِنْ إِرَبِ

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج، ۱۹، ص ۲۹۴.

اشارة است به آیه ۱۷ و ۱۸ سوره طه: «وَمَا تِلْكَ بَيْمِنَكَ يَا مُوسَى قَالَ هِيَ عَصَای؛ وَ آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: چوب دست من است ...».

شاعر شمشیرهای شهدای کربلا را به عصای موسی تشییه کرده است. عصای موسی، معجزه رسالت او بود و توانست با آن، بر فرعون و سپاهیانش غلبه کند و شمشیرهای شهدای کربلا، توانست اسلام واقعی را به همه تاریخ نشان دهد و انحراف را از دین رسول خدا^{علیه السلام} بزداید. همان‌گونه که امام حسین^{علیه السلام} فرمود که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده است.

۱۰. تَهْشِشُ فِيهَا عَلَى آسَادِ مَعْرَكَةٍ هَشَّ الْكَلَيمٌ عَلَى الْأَغْنَامِ لِلْعَشْبِ

این بیت به آیه ۱۸ سوره طه اشاره دارد: «قَالَ هِيَ عَصَای أَتَوْكَأْ عَلَيْهَا وَأَهْشُ بَهَا عَلَى غَنَمٍ وَلَكِ فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى؛ گفت: چوب دست من است که بر آن تکیه می‌کنم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌ریزم و مرا بدان نیازهایی دیگر است.»

شاعر می‌گوید: اگر موسی^{علیه السلام} از عصای خود حوائج مختلف می‌جست، اما جوانان هاشمی و اصحاب کربلا از شمشیری که به کف گرفته بودند، تنها یک حاجت می‌طلبیدند و آن، رضای خداوند بود و بس. و اگر موسی^{علیه السلام} با چوب دستی خود برای گوسفندان از درخت برگ می‌ریخت، این مجاهدان با شمشیر خود سر دشمنان خدا را چون برگ روی زمین می‌ریختند.

۱۱. إِذَا انْتَضَوْهَا بِجَمِيعِ مِنْ عَذْوَهُمْ فَالْهَامُ سَاجِدَةٌ مِنْهَا عَلَى التُّرْبِ

اشارة به آیه ۶۹ و ۷۰ سوره طه است: «وَأَلْقَ مَا فِي مِيَنَكَ ... فَأَلْقَيَ السَّحَرَةُ سُجْدًا؛ پروردگار فرمود: و آنچه در کف داری بیفکن ... آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدنند.»

در داستان موسی آمده است که خداوند موسی و هارون را به سوی فرعون فرستاد ... موسی فرعون را به سوی حق دعوت کرد. فرعون گفت: «ای موسی! آیا نزد ما آمده‌ای که ما را با جادوی خویش از سرزمین مان بیرون برانی؟! ما نیز جادویی مانند آن برای تو می‌آوریم، پس در جایگاهی هموار میان ما و خود وعده‌ای بگذار که در آن نه ما خلاف ورزیم و نه تو. گفت: وعده ما با شما روز جشن آرایش، و آنکه مردم در روز روشن گردآوری شوند. آنگاه فرعون بازگشت و همه تدبیر خود را فراهم آورد، سپس (به وعده‌گاه) آمد. موسی به آنان گفت: «وای بر شما! بر خدا دروغی نبندید که شما را با عذابی نابود کند و هر کس که دروغ باشد، نومید خواهد شد. آنها در کارشان میان خویش به کشمکش برخاستند؛ و نهانی به رازگویی پرداختند. گفتند: بی‌گمان این دو جادوگرند، برآند تا شما را با جادویشان از سرزمین تان بیرون برانند و آئین برتر شما را از میان ببرند!»

پس در تدبیرهایتان همداستان شوید، سپس در یک صفت درآید که امروز هر کس برتری یابد، رستگار است. (ساحران) گفتند: «ای موسی! یا باید تو بیفکنی یا ما نخستین کسی باشیم که می‌افکند. گفت: (خیر) بلکه شما بیفکنید! ناگهان از اثر، جادوی آنان به نظرش آمد که ریسمان‌ها و چوب‌دست‌هایشان می‌شتابد. موسی در خوبیش ترسی یافت. (می‌باید مردم گمراه شوند)! گفتیم: نترس! که بی‌گمان این تویی که برتری! و آنچه در کف داری بیفکن تا آنچه برساخته‌اند فروخورد که هرچه برساخته‌اند نیرنگ جادوگری است؛ و جادوگر هرجا آید، کامیاب نمی‌گردد.

(موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها برساخته بودند بلعید). آنگاه جادوگران از سجده ناگزیر شدند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردهیم.^۱

شاعر می‌گوید: دلاوران واقعه نینوا به هر طرف که حمله می‌کردند، سرهای دشمنان را از بدنشان جدا می‌نمودند و گویی آن سرها در برابر این دلیران به سجده می‌افتد. تشییه دشمنان به ساحران و شکست آنان در برابر موسی، در حالی که برای مقابله و نابودی جبهه حق، گرد آمده بودند و ... بسیار زیبا است.

۱۲. و مُولجِينَ نَهَارَ الْمَشْرِفِيةَ فِي لِيلِ الْعَجَاجَةِ يَوْمَ الرَّءُوعِ وَالرَّهَبِ

اشارة است به آیه ۲۷ سوره آل عمران: «ثُوِلَ الْأَيَّلَ فِي النَّهَارِ وَ ثُوِلَ النَّهَارَ فِي الْأَيَّلِ ...؛ از شب می‌کاهی و به روز می‌افزایی و از روز می‌کاهی و به شب می‌افزایی ...». تابلویی که شاعر در اینجا ترسیم کرده، با الهام از آیه فوق است و می‌گوید: از شدت نبرد و برخاستن غبار، گویی شب فرا رسیده و برق شمشیر دلاوران کربلا، چون آفتاب از ورای تاریکی‌ها در حال طلوع است.

۱۳. وَرَازِقِي الظَّيْرِ مَا شَاءَتْ قَوَاضِبَهُمْ مِنْ كُلِّ شِلُوٍ مِنْ الْأَعْدَاءِ مُقتَضَبٌ

اشارة به آیه ۴۱ سوره یوسف^{علیه السلام} دارد: «یا صاحبی السجن اما آحدگما فیسقی ریه خمراً و اما الآخر فیصلبٌ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ...؛ یوسف گفت: ای دو بار زندان! اما تعبیر خواب یکی از شما این است که به سرور خود باده می‌نوشاند و اما دیگری به دار اویخته می‌شود و پرندگان از سرش خواهند خورد ...». این بیت اشاره به قسمتی دیگر از زندگی یوسف^{علیه السلام} دارد، آن هنگام که زندان را بر خواسته ناروای زن عزیز مصر ترجیح داد و درنتیجه زندانی شد. در زندان دو هم بند وی، هر کدام خوابی دیدند و از وی تعبیر خواب خود را خواستار شدند. یوسف همان‌گونه که آیه فرموده خواب ایشان را تعبیر کرد.

۱. موسوی گرمارودی، ترجمه قرآن کریم، طه (۲۰): ۷۰ - ۵۷.

شاعر با اشاره به آیه می‌گوید: سلحشوران نینوا با شمشیرهایشان تا می‌توانستند از پاره‌پاره‌های بدن دشمنان خدا برای پرندگان خوراک فراهم ساختند.

۱۴. و مُبَتَّلِينَ بَنَهَرٍ مَا لِوارِدِهِ من الشَّهَادَةِ غَيْرُ الْبَعْدِ وَالْحَجْبِ
۱۵. فَلَنْ تَبْلَلَّ وَلَا فِي غَرَفَةٍ أَبْدًا منَهُ مِنْهُ مُبَتَّلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ

این ایات به آیه ۲۴۹ بقره اشاره می‌کند: «فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُتَبَّلِيكُمْ بَنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيَسَ مَيِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مَيِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِبَيْدِهِ فَشَرَبَوا إِلَّا قَلِيلًا؛ وَ چون طالوت با سپاه از شهر بیرون رفت گفت: خداوند شما را به آب جویباری می‌آزماید، هر که از آن بنوشید از من نیست و هر که نخورد با من است، مگر آنکه تنها کفی از آن برگیرد. باری، همه جز اندکی از آن نوشیدند.»

داستان طالوت در قرآن در سوره بقره آیات ۲۴۶ تا ۲۵۱ آمده است.

شاعر با مقایسه شهیدان کربلا و سپاه طالوت، می‌گوید: اگر افراد مؤمن سپاه طالوت حداقل یک مشت آب نوشیدند، اما دلیران مؤمن کربلا به رودخانه‌ای امتحان شدند که هر کس از آب آن می‌نوشید، از شهادت دور می‌گردید؛ لذا کام خشک و ملتهب آنان حتی به یک جرعه از آب هم، مرطوب نشد. اینجاست که عظمت کار شگفت حضرت قمر بنی‌هاشم که با تشنجی فراوان وارد شریعه فرات شد، اما حتی یک جرعه هم نوشید، بیشتر آشکار می‌شود.

۱۶. حَتَّىٰ فَضَوا فَغَدَا كُلُّ بِمَصْرَعَهِ سَكِينَةٌ وَسَطَ تَابُوتٍ مِنَ الْكَبِيرِ
۱۷. فَلَيِّكِ (طالوت) حُزْنًا لِلْبِقِيَّةِ مَنْ قَدْ نَالَ (داوُد) فِيهِ أَعْظَمَ الْغَلَبِ
۱۸. أَصْحَى وَكَأَتْ لَهُ الْأَمْلَاكُ حَامِلَةً مُقْيَدًا فَوْقَ مَهْزُولٍ بِلَا قَتَبِ

اشارة به آیه ۲۴۸ سوره بقره است: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيهٌ مَا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَرُونَ تَحْمُلُهُ الْمَلَائِكَهُ...؛ پیامبرشان به آنان (بنی‌اسرائیل) گفت: نشانه پادشاهی او (طالوت) اینست که تابوت (عهد) نزدتان خواهد آمد که در آن آرامشی ازسوی پروردگارたن (نهمه) است و نیز بازمانده‌ای از آنچه از خاندان موسی و هارون بر جای نهاده‌اند و فرشتگان آن را حمل می‌کنند...».

شاعر با اشاره به آیه فوق، امام سجادعليه السلام را که تنها بازمانده خاندان پیامبرصلوات الله عليه و آله و سلم است، به بازمانده میراث خاندان موسیعليه السلام و هارونعليه السلام تشییه می‌کند. پیروزی نهضت امام حسینعليه السلام با بقای امام سجاد و حضرت زینبعليه السلام به دست آمد و داود هم به سبب بقیه و میراث به پیروزی رسید، اما اوضاع بازمانده آل محمدعليه السلام آنقدر رقتبار بود که باید طالوت پیامبر هم بر وی بگردید.

اگر صندوق عهد را که میراث موسیعليه السلام بود فرشتگان حمل می‌کردند، بازمانده آل محمدعليه السلام را که

حجت خدا و ارزشمندتر از صندوق عهد بود، در زنجیر اسارت بر شتر بی جهاز حمل کردند.

۱۹. يَرْسُو إِلَى النَّاشرَاتِ الدَّمَع طَاوِيَةً أَصْلَاغُهُنَّ عَلَى جَمِيرٍ مِنَ التُّوبِ

اشارة است به آیه ۳ از سوره مرسلات: «وَالنَّاشرَاتِ نَشَرَأَ سُوْكَنَدَ بِهِ بَادِهَايِ گَسْتَرانَدَهِ ابْرَاهِهَا». شاعر در این بیت و دو بیت بعد علاوه بر تلمیح، پارهای از واژه‌های قرآن را تضمین کرده است. وی واژه‌های (الناشرات) و (العادیات) و (الموريات) و (المرسلات) و (النازعات) و (الذاريات) را که آیات کریمه قرآنی است، درباره اشک‌های گسترده و ریزان بانوان اسیر کربلا و آتش فروزان قلب‌هایشان و ... به زیبایی هرچه تمام‌تر به کار گرفته است.

۲۰. و (الْعَادِيَاتِ) مِنَ الْفُسْطَاطِ ضَابِحَةً وَ (الْمُورِيَاتِ) زِنَادَ الْحَزْنِ فِي لَهَبِ

این بیت اشاره به آیه ۱ و ۲ از سوره والعادیات دارد: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبِحا فَالْمُورِيَاتِ قَدْحَا ...؛ سُوْکَنَدَ بِهِ آن اسبان دونده که نفس زنان تاختند و به اسبان اخگرفروز با سُم از سنگ راه ...».

۲۱. و (الْمَرْسَلَاتِ) مِنَ الْأَجْفَانِ عَبْرَتَهَا وَ (النَّازِعَاتِ) بُرُودًا فِي يَدِ السَّلَبِ

اشارة است به آیه ۱ از سوره مرسلات: «وَالْمَرْسَلَاتِ عُرْفَاً سُوْکَنَدَ بِهِ فَرْسَتَادَگَانِ پیاپی». و اشاره است به آیه ۱ از سوره نازعات: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْفَاً سُوْکَنَدَ بِهِ بِیرونِ کشندگان (جان کافران) به سختی.»

۲۲. و (الْذَّارِيَاتِ) تُرَابًا فَوْقَ أَرْوَسِهَا حُزْنًا لِكُلِّ صَرِيعٍ بِالْعَرَاءِ تَرِبِ

اشارة است به آیه ۱ از سوره والذاریات: «وَالْذَّارِيَاتِ ذَرْوَاً سُوْکَنَدَ بِهِ بادهای ابرگستر.»

۲۳. و رَبَّ مُرْضِعَةٍ مِنْهُنَّ قَدْ نَظَرَتِ رَضِيَعَهَا فَاحِصَ الرِّجَلَيْنِ فِي التَّرِبِ

۲۴. تَشْوُطُ عَنْهُ وَ تَأْيِيه مَكَابِدَهُ مِنْ حَالِهِ وَظَمَاهَا أَعْظَمُ الْكُرَبِ

۲۵. فَقِيسُ (بِهَاجَرَ) (إِسْمَاعِيلَ) أَحْزَنَهَا مَتَّى تَشْطُعَ عَنْهُ مِنْ حَرَّ الظَّلَمَاتِ تَوْبِ

این سه بیت اشاره است به آیه ۳۷ سوره ابراهیم دارد: «رَبَّنَا إِنَّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّي بَوَادِغَيْرِ ذِي زَرَعِ عَنْدِيَتِكَ الْمُحَرَّمَ ...، پروردگارا من برخی از فرزندانم را در دره‌ای کشت‌ناپذیر، نزدیک خانه محترم تو جای دادم ...». در روایات آمده که چون ابراهیم هاجر و کودک خردسالش اسماعیل را در دره بی‌آب و علف مکه گذاشت و خود به طرف فلسطین بازگشت، هاجر و کودکش از تشنگی بی‌تاب شدند و هاجر در جستجوی آب به سوی کوه (صفا) دوید و چون نگران طفل بود، بی‌یافتن آب به سوی اسماعیل بازگشت و باز به سوی (مروه)

دوید و هفتبار این کار تکرار شد، تا عاقبت در کمال نالمیدی به سوی کودکش آمد؛ آنگاه خداوند چشمۀ ززم را زیر پای اسماعیل جاری کرد و آنها سیراب شدند.

٢٦. وَمَا حَكَّتْهَا وَلَا (أُمُّ الْكَلِيمِ) أُسَى غَدَةَ فِي الْيَمِّ أَلْقَتْهُ مِنَ الطَّلَبِ

اشاره به آیات ۳۸ و ۳۹ سوره طه است: «إذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى ... أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ ...» آن هنگام که به مادرت آنچه بایست وحی می شد، وحی کردیم. که او را در صندوقی بگذار، و در دریا بیفکن! آنگاه دریا باید او را به ساحل اندازد تا دشمن من و دشمن او (فرعون) او را بردارد ...».

در داستان موسی نیز آمده است که فرعون فرمان داده بود تا کودکان بنی اسرائیل را که به دنیا می آمدند، اگر پسر بودند بکشند، تا مبادا آن موسی که پیشگوها خبر آمدنش را داده بودند به وجود بیاید. هنگامی که مادر موسی او را به دنیا آورد، نمی دانست که چگونه او را از چشم فرعونیان پنهان دارد، پس خداوند به او الهام فرمود که وی را در صندوقی بگذار و روی رود نیل رها کن و نگران نباش، زیرا ما او را به تو بازمی گردانیم. مادر موسی همین کار را کرد و آب، صندوق را تا قصر فرعون برد و فرعون و زن وی او را از آب گرفتند تا فرزندشان باشد. اما موسی از هیچ دایه‌ای شیر نمی خورد. خواهر موسی که از دور او را تعقیب می کرد به فرعونیان گفت من دایه‌ای می شناسم و ... بهاین ترتیب موسی به دامن مادرش بازگشت.

٢٧. هَذِي إِلَيْهَا أَبْنَهَا قَدْ عَادَ مُرْتَضَأً وَ هَذَا قَدْ سُقِيَ بِالْبَارِدِ الْعَذِيبِ

اشاره به آیه ۱۲ سوره قصص است: «فَرَدَ دَنَاهُ إِلَى أُمَّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنَهَا وَلَا تَحْزِنْ وَلَكَتَلَمَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ؛ پس بدین گونه او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش بدو روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده خداوند راست است ...».

٢٨. فَأَيْنَ هَاتَنِ مِمَّنْ قَدْ فَصَّى عَطْشًا رَضِيَعُهَا وَنَأْيَ عَنْهَا وَلَمْ يَؤْبِ ٢٩. بَلْ آبَ مُذْ آبَ مَقْسُولًا وَ مُنْتَهِلًا مِنْ تَحْرِهِ بِذِمَّ كَالْغَيْثِ مُنْسَكِبِ

شاعر در این ایات، به مقایسه فرزند شیرخواره امام حسین علیه السلام و مادر گرامی اش رباب با اسماعیل علیه السلام فرزند ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و مادر بزرگوار آنان پرداخته است. مادر آن کودکان کجا و مادر این کودک کجا؟ کودکی که با تشنجی شهید شد و از آغوش مادر دور گردید و هرگز بازنگشت. آری بازگشت، اما وقتی که کشته شده و از باران سرشار خون گلویش، سیراب شده بود.

٣٠. شَارَكُنَهَا بِعَمَومِ الْجِنْسِ وَ انْفَرَدَتْ عَنْهُنَّ فِيمَا يُخُصُّ النَّوْعَ مِنْ نَسَبِ

هاجر و مادر موسی^ع در جنس مصیبت با رباب مشترکند، ولی نوع مصیبت، رباب را در میان آنان بی‌نظیر ساخته است.

شاعر در این بیت از اصطلاحات علم منطق مانند جنس و نوع به زیبایی استفاده کرده است. توضیح: جنس کلی است که شامل انواع متعدد باشد. نوع بخشی از جنس است شامل افرادی که حقیقت آنها یکی باشد.^۱

٣١. كَائِتْ تُرَجِّي عَزَاءً فِيهِ بَعْدَ أَبٍ
لَهُ فَلَمْ تَحْظَ بَيْنِ لَا وَلَا بِأَبٍ
٣٢. فَأَصَبَّتِ الْلَّيلَ فِي جَوَّ بِلَاشْهَبِ
وَبَاتَتِ الْلَّيلَ فِي جَوَّ بِلَاشْهَبِ

خورشید و ستاره، اشاره به امام حسین^ع و علی اصغر^ع است. شاعر در این بیت از آرایه تشییه و استعاره استفاده کرده است.

٣٣. وَصَبِيَّةٌ مَنْ بْنَى الزَّهْرَاءُ مُرْبَقَةٌ
بِالْحَبْلِ بَيْنَ بَنَى حَمَالَةَ الْحَطَبِ

اشارة است به آیه ۴ و ۵ سوره مسد: «... وَأَمْرَأُهُ حَمَالَةَ الْحَطَبِ فِي جَيْدَهَا حَبَلٌ مِنْ مَسَدٍ؛ وَ نِيزْ هَمْسِرْش درحالی که هیزم کش دوزخ است، ریسمانی از پوست تافته درخت خرما بر گردن دارد.» شاعر می‌گوید: اندوه من بهسبب آن است که فرزندان بنی‌امیه که دشمنان قسم خورده اسلامند و در قرآن مذمت آنها بسیار وارد شده (ازجمله همین آیات سوره مسد که در شأن زن ابو لهب که عمه معاویه بن ابی‌سفیان است) فرزندان حضرت زهرا اطهر که بانوی بهشت است و آیه تطهیر در شأن او نازل شده را به اسارت گرفته‌اند.

مقایسه زیبای بین دو زن (حضرت زهرا و زن ابو لهب) و اشاره زیبای او به مقایسه بین ریسمان گردن زن ابو لهب که خداوند برای عذاب به گردن وی اندخته، با ریسمانی که بنی‌امیه به گردن فرزندان پیامبر جهت اسارت اندخته‌اند.

٣٤. كَانَ كُلَّ فُؤَادٍ مِنْ عَدُوْهُمْ
صَخْرُ بْنُ خَرْبٍ غَدَا يَفْرِيهِ بِالْحَرَبِ

کلمه صخر در لغت به معنی سنگ است و نیز نام جدّ یزید می‌باشد. شاعر در این بیت از آرایه جناس استفاده کرده است. جناس آن است که شاعر دو یا چند کلمه را بیاورد که لفظ آنها یکی و معناشان متفاوت باشد.

۱. معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۲۴۶ و ج ۴، ص ۴۸۵۴.

٣٥. لَيْتَ إِلَيْ أَطْعَمُوا الْمِسْكِينَ فَوَتَهُمْ
وَتَالِيِّهِ وَهُمْ فِي غَایَةِ السَّعَى
٣٦. حَتَّیٌ أُتَیٌ (هَلْ أُتَیٌ) فِي مَدْحٍ فَضَلَّهُمْ
مَنِ الْإِلَهُ لَهُمْ فِي أَشْرَفِ الْكُّثُبِ

اشارة است به آیه ۸ سوره انسان: «وَيَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبَّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ وَخُوراک را با وجود دوست داشتنش، به بینوا و يتیم و اسیر می‌دهند.» این آیه به تصریح مفسران شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علیؑ و فاطمه زهراؑ و امام حسنؑ و امام حسینؑ نازل گردیده است.

در روایات متعدد و معتبر آمده که حسینؑ بیمار شدن و امیرمؤمنان علی و فاطمه زهراؑ، برای سلامتی ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند. پس از بهبود حال حسین که خردسال بودند، همگی روزه گرفتند و شب اول هنگام افطار بینایی در زد و طلب طعام نمود، حضرات معصومین همه غذای خود را به وی دادند و گرسنه خوابیدند و روز دوم و سوم نیز هنگام افطار، يتیمی و اسیری به ترتیب آمدند و آن بزرگواران با وجود نیاز فراوان، غذای خود را ایشار نمودند. درنتیجه خداوند تبارک و تعالیٰ سوره دهر (که نام دیگر آن سوره انسان است) را در شأن ایشان نازل فرمود.

٣٧. يَرَوْنَ بِالظَّفَرِ أَيْتَمًا لَهُمْ أَسِرَّتِ
يَسْتَصْرِخُونَ مِنَ الْآبَاءِ كُلَّ أُبَيِّ

شاعر می‌گوید: ای کاش اهل بیت رسول خداؑ که به یتیمان مردم احسان می‌کردند در کربلا می‌بودند و به فریاد ایتم خودشان می‌رسیدند.

٣٨. وَرُؤُسٌ سَائِرَاتٍ بِالرَّمَاحِ رَمَى
٣٩. تَرَى نُجُومًا لَدِي الْأَفَاقِ سَائِرَةً
٤٠. كَوَاكِبٌ فِي سَمَا الْهَيْجَاءِ ثَابِتَةً
٤١. لَمْ أَدِرِ وَالسَّمَرُ مُذْنَأَتِ بِهَا اَصْطَرَبَتِ
٤٢. لَاغَرُوا إِنْ هَرَّهَا تِيَّةً غَدَاءَ غَدَتِ
٤٣. وَلَنْ تُرَعَ قَلِيمًا وَشَكَالَةَ نَظَرَتِ
٤٤. وَكَيْفَ لَمْ تَضْطَرَبْ وَالْحَامِلُونَ لَهَا
٤٥. لِعَظِيمٍ مَا شَاهَدُوا يَوْمَ الْطُّفُوفِ، فَهُمْ
٤٦. بَعْدًا لِقَوْمٍ أَبَادُوا خِصْبَ رَبِيعِهِمْ

شاعر در این ایيات به طرزی باشکوه، از عظمت حماسه قهرمانان نینوا سخن می‌گوید. باید گفت اصولاً فرق صالح الكوائز با بسیاری از شاعران دیگر در همین تعبیرات حماسی و باشکوه است. در شعر صالح الكوائز هرگز اهل بیتؑ از مقام والای خود تنزل داده نمی‌شوند و حتی شدت فاجعه نمی‌تواند دست‌آویزی برای

بیان غیر حماسی باشد. شاید بتوان از این جهت شعر او را به شعر شاعرانی چون محتشم کاشانی در زبان فارسی تشبیه کرد.

٤٧. والفَاتِلِينَ لِسَادَاتِ لَهُمْ حَسَداً عَلَى الْشَّرَفِ الْوَضَاحِ الْحَسَبِ

اشاره به آیه ۵۴ سوره نساء دارد: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِسْرَاهِيلَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ یا اینکه به مردم برای آنچه خداوند به آنان از بخشش خود داده است، رشك می‌برند؟ بی‌گمان ما به خاندان ابراهیم^ع کتاب (آسمانی) و حکمت دادیم و به آنان فرماتروایی سترگی بخشدیدیم.»

٤٨. وَالْفَضْلُ أَفْهَمُ أَهْلِيهِ، وَيُوسُفُ فِي غَيَابَةِ الْجُبِ لَوْلَا الْفَضْلُ لَمْ يَغْبِ

اشاره است به آیه ۱۰ سوره یوسف: «قَالَ فَأَيْلُ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْغُوَهُ فِي غَيَابَاتِ الْجُبِ...؛ گوینده‌ای از آنان گفت: یوسف را نکشید، او را در ژرفگاه چاه بیندازید ...».

٤٩. وَصَفْوَةُ اللَّهِ لَمْ يَسْجُدْ لَهُ حَسَداً إِبْلِيسُ لَمَّا رَأَى مِنْ أَشْرَفِ الرُّتبِ

این بیت به آیه ۳۴ سوره بقره اشاره می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسُ...؛ و باد کنید آنگاه را که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند جز ابليس ...».

٥٠. يَا سَادِتِي يَا بَنِي الْهَادِي وَمَنْ لَهُمْ بَنَى وَحُزْنِي إِذَا مَا ضَاقَ ذَهْرِي بِى

اشاره است به آیه ۸۶ سوره یوسف: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوْيَ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ...؛ یعقوب گفت: پریشانی و اندوهگینی خود را تنها به خداوند شکوه می‌برم ...».

٥١. نَدَبَتُكُمْ فَأَجِيبُونِي، فَلَسْتُ أَرِي

٥٢. فَأَنْتُمْ كَاشِفُوا الْبَلَوَى، وَعِنْدَكُمْ

٥٣. أَلَسْتُمْ جَعَلَ الْبَارِي بِيُمْنِكُمْ

٥٤. بَلْ أَنْتُمْ سَبَبُ الْغَرَشِ مُتَّصِلُ

اشاره است به آیه ۳۵ سوره مائدہ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ائْتُو اللَّهَ وَإِنْتُمْ بِإِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ...؛ ای مؤمنان از خداوند پروا کنید و بهسوی او راه جویید ...». حضرت صدیقه فاطمه زهرا^ع فرموده‌اند: اتقوا الله حق تقاته ...
خن و سیله‌ی فی خلقه و خن خاصته و محل قدسه و خن حجته فی غیبه و خن ورثة انبیائه ...^۱

۱. تقوای الهی را چنان که شایسته اوست رعایت کنید ... مائیم وسیله الهی در میان خلق او و بیزگان و جایگاه قدس او و حجت او در علم غییش و وارثان انبیایش. (ابن ابیالحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۱)

و در روایات دیگری هم آمده است که ائمه اطهار^{علیهم السلام} فرمودند: «مایم آن وسیله‌ای که مردم باید توسط آن به خدا تقرّب جویند.»^۱

نتیجه

قصیده بائیه صالح الکوّاز به جهات زیر، در بین ادب‌جایگاهی ویژه یافته است:

۱. برخورداری از صنایع لفظی (مانند موسیقی درونی شعر و سجع و جناس و اشتقاق).
۲. برخورداری از صنایع معنوی (مانند تلمیح و تضمین و ایهام و اغراق).
۳. از آنجاکه استخراج و توضیح همه آرایه‌های ادبی این قصیده ضروری نبود، به پاره‌ای از آن اکتفا شد.
۴. یک اثر هنری زمانی پایدارتر و مؤثرتر است که علاوه‌بر جنبه‌های هنری، منعکس‌کننده باورهای مردم باشد و این قصیده چنین است.
۵. استقبال شاعران هم‌عصر و پس از او از این شعر، با همین وزن و قافیه، بیانگر میزان تأثیر این شعر در ذهن و زبان ادبی و مردم است و از این جهت می‌توان آن را به شعر مشهور محتشم کاشانی در ادب فارسی تشبيه کرد که تاکنون دهها ترکیب‌بند با همان وزن و قافیه سروده شده است.
۶. اگر شاعری محبویت فراوان داشته باشد، در سوگ او شاعران چامه‌ها می‌سرایند و صالح الکوّاز از شاعرانی است که بسیاری در سوگ او شعر گفته‌اند.
۷. این شعر پیوندی آشکار بین ادب و تاریخ و قرآن است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابیالحدید، *شرح نهج البلاعه*، مصر، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ ق.
۳. ابن خلکان، *وفیات الاعیان*، تحقیق الدکتور احسان عباس، بیروت، دارالثقافة، بی‌تا.
۴. ابن شهرآشوب، *مناقب آل ابی طالب*^{علیهم السلام}، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ ق.
۵. ابن قولیه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، تحقیق الشیخ جواد القیومی، قم، نشر الفقاہة، ط. ۱، ۱۴۱۷ ق.
۶. اصفهانی، ابوالفرج، *الاغانی*، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

۱. قمی، *تفسیر قمی*، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ابن شهرآشوب، *مناقب آل ابی طالب*^{علیهم السلام}، ج ۳، ص ۷۵؛ بحرانی، *البرهان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۲۹۲.

۷. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دارالکتاب العربي، چ، ۴، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۹۷ م.
۸. بحرانی، سید هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم، دارالکتب العلمية، چ، ۲، ۱۳۹۳ ق.
۹. حافظ، دیوان حافظ، *تصحیح بهاء الدین خرمشاهی*، براساس نسخه خلخالی، تهران، نشر دوستان، چ، ۴، ۱۳۸۲ ق.
۱۰. حَلَّی، سید حیدر، *دیوان شعر*، بیروت، موسسه أعلمی، ط، ۴، ۱۴۰۴ ق.
۱۱. خاقانی، علی، *شعراء الحلة*، بغداد، دارالبيان، ۱۳۹۵ ق.
۱۲. سعدی، کلیات سعدی، *تصحیح فروغی*، تهران، نشر بهزاد، چ، ۱، ۱۳۸۲ ق.
۱۳. سماوی، محمد، *الطیعة من شعراء الشیعه*، تحقيق کامل سلمان الجبوري، بیروت، دارالمورخ العربي، ط، ۱، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. شبّر، جواد، *ادب الطف*، بیروت، دارالمرتضی، ۱۹۸۸ م.
۱۵. صالح الكواز، *ديوان الشيخ صالح الكواز*، تحقيق الشيخ محمد على اليعقوبي، مكتبة الحيدرية، الطبعة الاولى، ۱۳۸۴ ق.
۱۶. عَكَّاوی، إنعام فوّال، *المعجم المفصل فی علم البلاغة (البدیع و البیان و المعانی)*، بیروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۰ م.
۱۷. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷.
۱۸. کتاب مقدس، عهد عتیق و عهد جدید، بی جا، انجمن کتاب مقدس ایران، بی تا.
۱۹. کنزازی، میر جلال الدین، بدیع، تهران، کتاب ماد، ۱۳۷۴.
۲۰. معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۲۲. موسوی گرمادی، سیدعلی، *ترجمه قرآن کریم*، تهران، قدیانی، چ، ۴ (ویراست دوم)، ۱۳۹۰.
۲۳. موسوی گرمادی، مرتضی، *از نجوای اندوه (ترجمه و شرحی بر تائیة دعلب خزانی)*، مشهد، نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸.
۲۴. یعقوبی، محمدعلی، *البابلیات*، قم، دارالبيان، بی تا.